



اولین صدر اعظم قاجار

حاجی ابراهیم خان گلانتر (اعتماد الدوله)

(۵)

آقا محمدخان قاجار پسر از اسارت و گرفتاری لطفعلی خان زند راهی شیراز شد و به موهبت این پیروزی بزرگ حاجی ابراهیم خان را بصدارت خویش برگزید و او را به لقب اعتمادالدوله مفتخر و مباحسی گردانید و یا بقول مؤلف روضةالصناء «بوزارت و وکالت خاصه سلطانی اختصاص یافت، و بر رسم سلاطین صفویه ملقب به اعتمادالدوله گردید.»^۱ حاجی ابراهیم خان در تمام طول سلطنت آقا محمد شاه مورد توجه بود و در حضور شاه مقتدر قاجار اذن جلوس داشت^۲ و فرمانش در تمام کارهای دولتی نافذ بود و هیچ امری بدون مشورت او انجام نمیگرفت. سرجان ملکم مینویسد آقا محمد خان «با امرای درخانه مکرر سخت گرفتگی، و گاه گاه ظلم کردی، مگر حاج ابراهیم که از سایرین با اعتماد و احترام وی امتیاز داشت چنانکه در اواخر حیات آقا محمد خان هیچ کار بیواسطه او نگذشتی.»^۳ در سال ۱۲۱۰ هجری قمری که آقا محمدخان قاجار برای تمشیت امور خراسان عازم آن سامان گردید حاجی ابراهیم خان نیز در التزام رکاب بود^۴. در سال ۱۲۱۱ هنگامیکه آقا محمدخان در قلعه شوش بقتل رسید (۲۱ ذیحجه)^۵ حاجی ابراهیم خان به چاره جوئی پرداخت و با عده ای از تنکچیان فارسی و مازندرانی از طریق اردبیل و زنجان عازم تهران گردید. حاجی پسر از ورود به قزوین چند روزی در آنجا توقف نموده تا تمام امرا و سرداران سپاه قاجار باو ملحق شدند. چون در این موقع میرزا محمدخان قاجار دولو حاکم تهران طبق رسمیت قبلی آقا محمد شاه دروازه شهر را بروی امرا و سرکردگان قاجار بسته بود لامحاله

* آقای مهربان امیر تاجران ترجمانان چیره دست و پژوهند در تاریخ قاجار

همه در انتظار موكب شاه جديد فتحعلی شاه بانتظار نشستند. حاجی ابراهیم خان و دیگر امراء قاجار در (کناره گرد) شش فرسخی تهران به پیشگاه فتحعلی شاه باریافتند و در روز بیستم صفر ۱۲۱۲ هجری قمری در التزام ركاب شاه جدید وارد تهران شدند. فتحعلی شاه نیز مانند آقا محمد شاه حاجی را بنواخت، وبصارت خویش برگزید.

تاریخ عالم محکمه عالم است این معنی
همیشه مسادیق داشته و از این بیعدم
خواهد با اعمال بشر صدق خواهد کرد
«عباس اقبال آشتیانی»

پایان کار حاجی ابراهیم خان

سرجان ملکم که با حاجی ابراهیم دوستی نزدیک داشت مینویسد: حاجی مرک خود را پیش بینی میکرد و میگفت: «شاه و وزراء در این فکرند که مرا نابود کنند. آمدن شما سبب شده است که قتل برای مدت کوتاهی به تعویق بیفتد.» ملکم پیشنهاد کرده بود تا در حق او در نزد میرزا شفیع و میرزا رضاقلی خان وساطت کند لیکن حاجی میگفت که وساطت‌ها دیگر بیفایده است و روزی که ملکم میرفت حاجی سخت دل‌تنگ بنظر میرسید و پسر پنجساله‌ای داشت که از رفتن ایلچی گریه میکرد. ملکم می‌نویسد: هنگامی که حاجی گریه فرزندش را دید گفت: «خداوند به او فهمانده است که بزودی بی پدر خواهد شد و از این رو بدنبال یک دوست میگردد.» حاجی ابراهیم دو سال بعد از این گفتگو یعنی در سال ۱۸۵۲ و مطابق با ۱۲۱۶ به همراهی همه افراد خانواده‌اش بقتل رسید.^۲

این اظهارات، صحت گفته یک نویسنده دیگر انگلیسی را در مورد سرنوشت حاجی ابراهیم خان تأیید میکنند که مینویسد: «آقا محمد خان به جانشین خود تأیید کرده بود نگذارد سرخاکستری حاجی ابراهیم که به سرور اول خود خیانت کرده بود، آسوده بخاک سپرده شود. برای چنین اظهار قول معتبری شاهد ندارم ولی وقتی حاجی ابراهیم را نزد شاه متهم کردند که قصد داشته ویرا از تخت پادشاهی براندازد لابد در فکر شاه این موضوع که وقتی حاجی آن قدر توانا بوده که توانسته است شهریار زند را از حکومت محروم و شاهزاده قاجار را جانشین او سازد وزن و اثر کافی داشته است.» پیداست که دربار قاجار مطلقاً به حاجی ابراهیم خان اعتمادی نداشت، و صداقت و وفاداری او به مقام سلطنت همیشه مورد شک بود و از سوی دیگر حاجی از سوءظن دربار قاجار و از نتیجه خیانتی که بولی نعمت

زاده خود روا داشته همیشه بیمناک بوده و گه گاهی مطالبی برای اثبات بیگناهی خود بدیگران گفته است. چنانکه سرجان ملکم از قول او مینویسد: «شاید من میتوانستم جان خود را از این مهلکه بدربرم لیکن سرزمین ایران بار دیگر دچار جنگهای داخلی میشد. برای من تفاوت نمیکرد که در ایران یک زند حکومت کند و یا یک قاجار. آرزوی من این بود که ایران را از یک حاکم نیرومند برخوردار سازم. من از صحنه کشتار و خونریزی بستوه آمده‌ام و مایل نیستم بار دیگر شاهد این صحنه‌ها باشم تنها امید من این است که خداوند بر من بیخشد تا بتوانم در آرامش زندگی را ترک گویم.»^۸ فتحعلی‌شاه از همان روزهای نخست سلطنت بنا بر توصیه آقا محمدخان بر آن شد که حاجی را از سر راه خود بردارد ولی چون به عقل و کفایت وی احتیاج داشت این تصمیم را برای مدتی به تعویق انداخت. عبدالله مستوفی مینویسد: «میگویند آقا محمد خان به فتحعلی‌شاه توصیه کرده که از حاجی ابراهیم شافل‌مباش زیرا همانطوریکه آقای سابق خود را بما فروخت ممکن است ما را هم بدیگری بفروشد، ولی فتحعلی‌شاه در بدو سلطنت خود احتیاج خویش را بعقل و کفایت حاجی ابراهیم خان بیشتر از رعایت توصیه خان عمو دانسته او را بمقام صدارت باقی گذاشته یا ترقی داده است.»^۹

در زمان حیات آقا محمدخان حاجی از یک احترام و موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود^{۱۰} و تمام امرا و درباریان از او پروا و ملاحظه داشتند. حتی شاه مستبد قاجار با همه خشونت طبیعی که داشت با وی به مدارا و مهربانی رفتار مینمود. سرجان ملکم در تأیید این مطلب مینویسد: «وقتیکه آقا محمد خان در دور کرمان بود یکی از غلامان شاهی در عرض راه نسبت به حاجی خیلی بطور بی ادبی حرکت کرد، حاجی ابراهیم حکم کرد تا او را تأدیب کردند کسانیکه با وی بودند هر چه خواستند مانع شوند و گفتند این عمل مورث خرابی وی خواهد شد قبول نکرد و گفت اگر آقا محمدخان مرا به جهت چنین شخصی مؤاخذه کند درجه زودتر خراب شوم بهتر است. چون بار دو رسید به حضور رفت آقا محمدخان تا او را دید گفت: «حاجی یکی از نوکرهای مرا ادب کردی، خوب کردی، من ممنون شدم تو کسی هستی که این حرامزاده‌ها را به قاعده بدارد.»^{۱۱} نویسنده مذکور در موارد دیگر در همین زمینه مینویسد: «هر وقت مصلحتی اقتضاء یا حرص غلبه نمودی آقا محمدخان امرای درخانه حتی وزراء را جریمه کردی بدین نحو هر کس را مطمح نظر میساخت بدیگران میفروخت و خریدار به جهت تحصیل مبلغی که از وی خواسته بودند حکم بر جمع مایملک آنشخص میداد.» منقولست که قبل از ترقی حاجی ابراهیم به منصب وزارت در ایامیکه این عمده محول به میرزا شفیع بوده شاه خواست مبلغی از میرزا شفیع وصول کند و بدین جهت او را بجای ابراهیم فروخت و بعضی نوشته‌اند که اول خواست حاجی ابراهیم را به میرزا

شفیع بفروشد لکن میرزا شفیع به بعضی ملاحظات قبول این معنی نکرده خود بفروش رسید، بنابراین نوکر حاجی ابراهیم رفته در مجلس عام شال از کمر میرزا شفیع باز کرده بگردنش انداخت و به همین صورت او را بخانه حاجی ابراهیم کشید. حاجی ابراهیم در خانه خود او را به لطف و مهربانی ملاقات کرد و با او فهمانید که این عمل محض خوشنودی آقا محمدخان بود اگر او اینگونه سلوک نمیکرد، احتمال داشت میرزا شفیع در دادن مبلغی تأمل میکرد و کار بجائی بدتر از این منجر میشد و چون میرزا شفیع هر قدر سعی کرد نتوانست مبلغ مزبور را تمام و کمال ادا کند بقیه را حاجی ابراهیم از خود داد و میرزا شفیع استخلاص یافته دوباره بر سر کار رفت.^{۱۱}

۱- روضة الصفاء رضاقلی خان هدایت جلد نهم ص ۲۶۱. توضیح: مولف تاریخ ذوالنرین مینویسد: «جناب میرزا شفیع وزیر، برای اینکه آقا محمدخان را آسوده خاطر سازد و حاجی در شیراز مطلق العنان نماند بشاه پیشنهاد کرد که به پایتخت خوانده شود و صدارت باو واگذار گردد، چنین کردند.» نقل از کتاب شرح حال رجال ایران نوشته مهدی بامداد ج ۱ ص ۲۶

۲- صدرالتواریخ ص ۱۶

۳- تاریخ ایران سرجان ملکم ج ۲، ص ۱۱۱

۴- صدرالتواریخ

۵- رضاقلی خان هدایت مینویسد: «صادق نام گرجی و خداداد نام اسفهان‌ی و عباس مازندرانی که فراس خلوت و پیشکار خدمت بودند شب هنگام که در خدمت مخصوصی تفاضل و تکامل کرده که مایه تغیر مزاج پادشاهی گردید و بدیشان تهدید بقتل شد و آن سه تن از بیم جان خود با یکدیگر توافق و معاهده کرده بالاتفاق برگرد حضرت خسرو آفاق آمدند و دست جسارت بر گشادند و زخمی چند بر آن اعضا و بیکرز زدند...» روضة الصفا جلد نهم، ص ۲۹۸

۶- فارسنامه ناصری ص ۲۴۳

۷- jmurray, 1828, p. 154 Malcolm Sir Jahn. Sketehes of

Persia, London. نقل از آخرین روزهای لطفعلی خان زند. نوشته سر هاردرورد. ترجمه هما

ناطق و جان گرنی ص ۸۱

۸- آخرین روزهای لطفعلی خان زند. نوشته سر هاردرورد جونز. ترجمه هما ناطق و

جان گرنی. ص ۸۱

۹- شرح زندگانی من. عبدالله مستوفی. ج ۱، ص ۳۶

۱۰- تاریخ سرجان ملکم. ج ۲، ص ۱۰۲

۱۱- تاریخ ایران سرجان ملکم. ج ۲، ص ۱۱۱